

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در اشکالاتی است که مرحوم خوئی بر استدلال به روایت زید صائغ دارند. گفته شد ایشان مجموعاً چهار اشکال دارند، اشکال سوم یک مقدار مورد بحث واقع شد که فرمودند: اصلاً مورد این روایت زید صائغ با ما نحن فیه فرق دارد، مورد روایت جایی است که علم اجمالی دارد به این که به این سکه‌ها، به این دراهم زکات تعلق پیدا کرده، اما حالا نمی‌داند این زکات نصاب اول است یا دوم؟ در نتیجه اصل تعلق تکلیف به این دراهم و وجوب زکات مسلم است، اما در ما نحن فیه کسی که شک در استطاعت دارد نمی‌داند که آیا وجوب حج هست یا نیست؟

مرحوم والد ما از این اشکال جوابی دادند و ما در آن جواب مناقشه کردیم که برخی از آقایان دیروز این جواب را نپذیرفتند. من یک بیان دیگری را عرض کنم، این بیان دنبال مناقشه بر این جواب به نظر می‌رسد وارد است.

بیان دیگری در رد اشکال والد معظم (قدس سره)

مرحوم خوئی می‌خواهند بفرمایند: در مورد روایت بالأخره مرحله‌ای از وجود تکلیف ثابت است اما در ما نحن فیه هیچ مرحله‌ای ثابت نیست، درست است طبق فرمایش مرحوم والد ما، شک نسبت به آن زائد شک در تکلیف مستقل است ولی مقصود مرحوم خوئی این است که مرحله‌ای از تکلیف در این روایت ثابت است، بعد اینجا مسئله فحص را مطرح می‌کنند اما در ما نحن فیه هیچ چیزی ثابت نیست، هیچ مرحله‌ای از مراحل تکلیف در اینجا محرز نیست، لذا نمی‌شود با این روایت بر ما نحن فیه استدلال کنیم که به نظر می‌رسد این اشکال، اشکال تامی باشد.

از لحاظ سند روایت، هر چند ضعیف است اما فقها در کتاب الزکاة فقها طبق این روایت فتوا دادند و عمل مشهور جابر ضعف سند است، لذا مرحوم والد ما این اشکال ضعف سندی را اشکال مهمی نمی‌داند، اما از جهت دلالتی به نظر ما اشکال سوم مرحوم خوئی اشکال محکمی است که مسلماً در این روایت مرحله‌ای از تکلیف ثابت است، شاید اینجا بفرمایند نسبت به آن مرحله ولو اقل و اکثر استقلالی است ولو شک در تکلیف زائد است اما فحص کن، ولی در ما نحن فیه چیزی ثابت نیست. این خود یک فارق است بین مورد روایت و بین ما نحن فیه.

اشکال چهارم محقق خوئی (قدس سره)

ایشان چهار اشکال به استدلال به این روایت دارند که گفتیم خود این روایت دلیل چهارم برای قائلین به وجوب فحص در استطاعت است، اشکال چهارم این که می‌فرمایند: ما غیر از اشکال سندی به این روایت اشکال دلالتی داریم و می‌خواهند با یک

اشکال دلالی روایت را از اعتبار ساقط کنند. این اشکال دلالی باعث می‌شود که ایشان به این روایت حتی در باب زکات هم نتوانند تمسک کنند.

اشکال دلالی این است که در روایت امام علیه السلام می‌فرماید: این درهم را زوب و تصفیه کن تا بفهمی مقدار فضه خالصش چه قدر است و بعد ببینی به چه حد نصاب رسیده و زکاتش را بده، مرحوم خوئی می‌فرماید: آیا بدون این تصفیه که در روایت تعبیر به «سبک» می‌کند این شخص نمی‌تواند زکاتش را ادا کند؟ ایشان می‌فرمایند: برای اخراج زکات دو راه وجود دارد:

1. تمام این درهم مغشوشه را زوب کند و مقدار فضه خالصه را به دست بیاورد.

2. فرض این است که راوی می‌گوید: این درهم مغشوشه یک سومش فضه است و دو سومش دیگرش فلزات دیگری است، بگویند من هزار درهم دارم و اگر رُبْع عُشْر (که برای نصاب‌های نقره است) یعنی 25 سکه بدهد (عُشْر هزار سکه صد سکه می‌شود و یک چهارمش می‌شود 25 سکه)، خیالش راحت است که این هزار درهم زکاتش داده شده ولو تصفیه و زوب و گداخته نکند تا بخواهد فضه خالص را نگاه کند.^[1]

بنابراین اشکال مرحوم خوئی به این روایت آن است که «لا وجه لوجوب التصفیه»، مگر این شخص نمی‌خواهد زکاتش را بدهد، 25 تا از اینها را می‌دهد بدون اینکه تصفیه کند.

تبیین اشکال چهارم توسط والد معظم (قدس سره)

مرحوم والد ما ابتدا این کلام محقق خوئی (قدس سره) را توضیح داده و بعد به این فرمایش اشکال می‌کند. در توضیحی که ایشان می‌دهند فرض را می‌آورند روی این که هزار درهم است و می‌دانیم در هر درهمی فضه وجود دارد. اگر نسبت را بدانیم می‌گوئیم: هزار درهم اگر یک سومش فضه باشد می‌شود 330 و خُرده‌ای مثقال، بعد حساب می‌کنیم می‌گوئیم چقدر زکاتش می‌شود؟ زکاتش را بدهیم، اما مرحوم والد ما فرض دوم را می‌آورند می‌گویند کسی هزار درهم دارد و می‌داند این درهم‌ها فرقی نمی‌کند؛ یعنی اگر در این درهم ثلثش فضه است در یک درهم دیگر هم ثلثش فضه است، اگر در آن درهم ربعش فضه است در آن درهم دیگر هم ربعش فضه است، اگر در آن درهم نصفش فضه است در آن درهم دیگر هم نصفش فضه است. تساوی خود درهم با یکدیگر، می‌فرمایند: این تساوی درهم روشن است، ولی اشکال در این است که نسبت فضه در هر درهمی معلوم نیست؛ یعنی در هر درهمی فضه‌اش یک سوم است، یک چهارم است یا نصف است معلوم نیست.

بعد می‌فرمایند: در اینجا این فرمایش مرحوم خوئی این است که دو راه برای تخلص از زکات وجود دارد: یک راه این است که تمام درهم را زوب کند و فضه خالص را جدا کند و ببیند به چه نصابی رسیده است، اما راه دوم این است که زوب هم نکند، یک مقداری را خارج کند که اگر هر درهمی ثلثش فضه بوده زکاتش داده شده باشد، نصفش فضه باشد زکاتش داده باشد.

ایشان می‌فرماید: راه دوم آن است که ربع عشر را خارج کرده و بگویند: من هزار درهم دارم و عشر آن می‌شود صد درهم، صد درهم ربعش می‌شود 25 درهم، این 25 درهم می‌شود رُبْع عُشْر هزار درهم، می‌فرمایند اگر واقعاً هر کدام از این سکه‌ها نصفش هم فضه باشد، نصف هزار تا می‌شود پانصد تا، یعنی پانصد مثقال. پانصد مثقال ربع عشرش چقدر می‌شود؟ می‌شود دوازده و نیم؛ زیرا عشر پانصد مثقال می‌شود پنجاه، و ربعش هم می‌شود دوازده و نیم. پس اگر آمد 25 مثقال (یعنی 25 تا سکه داد) این 25 سکه دوازده و نیمش داده شده، برای اینکه نصف 25 تا هم می‌شود دوازده و نیم.

بنابراین، ایشان بیان مرحوم خوئی را این‌طور درست می‌کند که دو راه برای اداء زکات وجود دارد: 1) تصفیه کردن فضه

خالص را جدا کردن، آن موقع ببیند چند مثقال است و زکاتش را بدهد. 2) آن حدّ اعلی را بگیرد؛ چون این سکه‌ها یا ثلثش فضه است، بالأخره بیشتر از نصف نیست. آن نصف را ملاک قرار می‌دهد، 25 تا سکه را می‌دهد و آن دوازده و نیم مثقال در آن وجود دارد.

پاسخ والد معظّم (قدس سره) به اشکال چهارم

مرحوم والد در ادامه می‌فرماید: اشکال وارد بر مرحوم خویی آن است که در باب نصاب در فضه آن زیاده بین نصاب اول و دوم مغتفر است و لازمه اینها این است که این شخص یک زکات زیادی بدهد؛ یعنی این باید با این کار زکات زیادی بدهد. این که امام (علیه السلام) فرموده: گداخته و تصفیه کند برای آن است که زکات بیشتری ندهد، باید ببیند ثلثش چه مقدار می‌شود و همان را ملاک قرار بدهد و به عنوان زکات بپردازد.

اشکال مرحوم والد بر روایت زید صائغ

منتهی بعد خود ایشان می‌فرماید: ما یک اشکال دیگری به روایات داریم و آن این که چون فرض این است که دراهم مساوی‌اند؛ یعنی اگر این درهم یک سومش فضه است، بقیه دراهم یک سومش فضه است، اگر این درهم نصفش فضه است بقیه دراهم هم نصفش فضه است، اشکالی که ما داریم آن است که چرا همه این دراهم مغشوشه را تصفیه کند، یکی را تصفیه کند مشخص می‌شود که چقدر این فضه خالصه در مجموع وجود دارد.

به بیان دیگر، اگر یک درهم مغشوشه‌ای باشد که خود دراهم از حیث مقدار فضه با هم متساوی نباشد اینجا باید همه دراهم را تصفیه و گداخته کنند و بعد فضه خالصه‌اش جدا شود، اما چون فرض این است که اگر در این درهم یک سوم فضه است و در تمام بقیه دراهم یک سوم است، اگر در این درهم نصفش فضه است بقیه دراهم هم این چنین است، اینجا چه وجهی دارد که تمام دراهم را تصفیه کند؟! ذیل روایت ظاهرش این است که سائل در آنجا فرض دیگر روایت را نمی‌گوید.

بنابراین، مرحوم والد ما می‌گویند: روایت دوم فرض دارد: 1. این نسبت معین است، 2. یک فرض این است که ما هزار درهم داریم اما می‌دانیم هر درهمی با درهم دیگر مساوی است یا نه؛ یعنی این هزار درهم را در یک شهر درست کردند اگر هر درهمی یک سوم فضه دارد بقیه‌اش همینطور است، اما الآن نمی‌دانیم هر درهمی چقدر دارد و عبارت: «و إن كنت لا أعلم ما فيها»؛ یعنی نمی‌دانیم چقدر فضه خالص دارد؛ اما می‌دانم که فضه خالص دارد و می‌دانم فضه‌ای که متعلق زکات هست در تمام این دراهم موجود است.

یعنی می‌داند که هر درهمی از یک سوم فضه‌اش کمتر نیست، این به قرینه صدر روایت است. غالباً نصف درهم را فضه قرار می‌دهند. گاهی اوقات درهم فضه خالصه است، ولی جاهایی که مغشوش می‌کنند نصف را فضه قرار می‌دهند و نصف را مس قرار می‌دهند، روشن است که از یک سوم برایش کمتر نیست، یک سوم هم که باشد متعلق زکات می‌شود اما احتمال می‌دهد بیشتر از این باشد.

بنابراین امام (علیه السلام) می‌خواهند بفرمایند: راهی که شخص مقدار فضه خالصه را نمی‌داند راهش تصفیه است، حال اگر دراهم با هم مساوی‌اند یکی را تصفیه کند کافی است، اگر دراهم با هم مساوی نیستند همه را تصفیه کند، امام (علیه السلام) نمی‌فرماید جایی که دراهم با هم مساوی‌اند باز لازم است همه را تصفیه کند، این لغو می‌شود. پس این «فاسبکها» در روایت، اصل لزوم تصفیه را و این راه را امام (علیه السلام) به این سائل معرفی می‌کند. حال سائل خودش آنجا که دراهم مساوی یکدیگرند یک درهم را اگر تصفیه کند کافی است، در جایی که دراهم مساوی یکدیگر نیستند باید همه دراهم را تصفیه کند.^[2]

- [1] □ «و أما ضعف الدلالة فلأنه لا موجب للتصفية و التمييز بين المس و الرصاص و الفضة، إذ يمكن إعطاء الزكاة بنسبة المال الموجود فيخلص من الزكاة و لا حاجة إلى تخليص الدراهم و علاجها و تصفيتها، و الظاهر أن الرواية في مقام بيان كيفية التخليص و تعليمها.» موسوعة الإمام الخوئي؛ ج26، ص: 100.
- [2] □ «و الثالثة بما ذكره بعض الاعلام من انه لا موجب للتصفية و التمييز بين المس و الرصاص و الفضة إذ يمكن إعطاء الزكاة بنية المال الموجود فيخلص من الزكاة و لا حاجة إلى تخليص الدراهم و علاجها و تصفيتها و عليه فالتخلص من الزكاة له طريقان أحدهما إخراج الزكاة من المال بالنسبة و ثانيهما تخليص الفضة و تصفيتها. و توضيح كلامه انه حيث كان المفروض تساوى الدراهم المغشوشة في مقدار الفضة غاية الأمر عدم كون مقدارها من حيث النسبة معلوماً لأنه لا يعلم انه الثلث أو أزيد أو انقص فإذا أدى الزكاة من نفس الدراهم المغشوشة يتحقق العلم بالتخلص من الزكاة و انه أخرجها بالمقدار الواقعي فإذا فرض ان الدراهم المغشوشة ألف درهم و فرض ان النصاب مائة مثقال فضة و هو لا يعلم باشتغال الالف على المائة غاية الأمر انه يحتمل اشتغاله على مائتين أو ثلاثمائة فإذا أخرج الزكاة من نفس الدراهم المغشوشة كان اخرج ربع عشرها الذي هو خمس و عشرون درهماً فهو يقطع بالتخلص من الزكاة على جميع التقادير سواء كانت نسبة الفضة في كل درهم هي الثلث أو الربع أو النصف أو غيرها لأنه لو فرض كون النسبة هي النصف - مثلاً - لكان إخراج خمس و عشرين درهماً موجبا لإخراج اثني عشر و نصف مثقالاً من الفضة مع ان ربع العشر من خمسمائة التي هي النصاب على هذا التقدير يكون المقدار المذكور و هكذا على التقادير و الاحتمالات الأخر و عليه فضعف دلالة الرواية انما هو من جهة ظهورها في انحصار التخلص بالتخليص و التصفية مع انك عرفت عدم الانحصار. و يرد عليه ان إخراج الزكاة من نفس الدراهم المغشوشة بالنسبة كما افاده و ان كان موجبا للتخلص القطعي الا انه ربما يستلزم إخراج الزائد من الزكاة لأنه قد ثبت في محله من كتاب الزكاة ان التفاوت بين النصابين مغتفر و يجرى عليه حكم النصاب السابق و الإخراج بالنحو المذكور يوجب إخراج الزائد مما هو واجب عليه مع ان التخليص المفروض في الرواية لا يستلزم ذلك بوجه أصلاً. نعم يمكن الإيراد على الرواية بأنه لا حاجة إلى تصفية الدراهم بأجمعها بل إذا سبك درهماً واحداً يظهر له نسبة الفضة الموجودة فيه إلى مجموع الدراهم فإذا ظهر انها ثلث يعطى من بقية الدراهم بمقدار الزكاة و لا مجال لدعوى كون الحكم بلزوم التصفية انما هو لأجل عدم كون الدراهم المغشوشة جائزة و رائجة في البلد الذي كان فيه السائل بالفعل و ذلك للحكم بلزوم إخراج الزكاة من نفس هذه الدراهم في ذلك البلد في الجواب السابق إذا كان نسبة الفضة معلومة و عليه فيقع الاشكال من جهة انه لا وجه لتخليص المجموع بعد كون تخليص واحد أو اثنين كافياً للعلم بمقدار الفضة الموجودة فيه أو فيهما و بالنتيجة للعلم بمقدارها في الدراهم الأخر.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج؛ ج1، ص: 142-144.